

۱۸۷
فلا خن



تلخی شیرینی در دهان کارگران قناده

گزارشی از وضعیت کارگران قنادی‌ها

فلاخن شیرینی

در دهان کارگران قناد

گزارشی از وضعیت کارگران قنادی ها

«از همان بدو ورود به کارگاه، صاحب کارگاه با پرویی تمام می‌گوید:

اینجا نباید توقع داشته باشی که مثل بعضی کارخانه‌ها حقوق و مزایا داشته باشی. اگر کارگر صفرکیلومتر هستی، باید مدت‌ها پادویی کنی و حقوق یک پادو را دریافت کنی. اینجا کارگران باسابقه که اوستا نامیده می‌شوند شما را آموزش می‌دهند. در دوران آموزش از حقوق کامل خبری نیست. از بیمه و سایر حقوق دیگر هم خبری نیست. این شرایط کارگاه ماست، اگر باهاش اوکی هستی، از فردا در خدمتیم... وقتی چند ماه بیکار باشی و در جیبش شیش قاب بیندازد، مجبور می‌شوی به هرچه که هست، چنگ بیندازی تا از دست نرود».

اینها، بخشی از روایت یکی از کارگران محروم از مفاد قانون کار، حق بیمه و دستمزد مکفی در یکی از کارگاه‌های قنادی است.

با شیوع پاندمی کرونا فقط رفتن به «قنادی‌ها» و خرید شیرینی‌هایی بنا به فراخور مناسبات خانوادگی، اعیاد، سال نو و... به محاق نرفته است. از همان ابتدای اعلام ریاکارانه و با پنهان‌کاری سیاسی جمهوری اسلامی از وجود و شیوع کرونا در ایران (۲ اسفند ۱۳۹۸) و درست فردای روز انتخابات مجلس شورای اسلامی، قنادی‌ها نیز در رده‌ی نخست تعطیلی مشاغل قرار گرفتند. واهمه و هراس مردم در سیطره‌ی انکار آمار حقیقی مرگ ناشی از کرونا، مواجهه با صورت عینی فجایع ناشی از خصوصی‌سازی بهداشت و درمان، احتکار ماسک، الکل و مواد ضدعفونی‌کننده توسط مافیای سپاه پاسداران در کشور، از جمله مواردی بود که به‌موجب آن مردم، حتی نان‌های غیربسته‌بندی‌شده را نیز با وحشتی حداکثری خریداری می‌کردند.

اما پیش از پاندمی کرونا هم، فروش قنادی‌ها با سقوطی بی‌سابقه و تدریجی مواجه شده بود. گسترش فقر و خالی‌تر شدن سبد معیشت خانوارهای کارگری باعث شد که از نخستین ماه‌های سال ۱۳۹۶، خشکبار و شیرینی‌جات برای جمعیت مزدبگیران و بی‌ثبات‌کاران، بدل به کالایی «لاکچری»، «خارج از قدرت خرید» و «غیرقابل دسترس» باشد. افزایش ۲۰ درصدی قیمت لوازم شیرینی‌پزی و روند افزایش صعودی قیمت روغن قنادی‌ها از هر حلب ۱۲۰ هزار تومانی به ۶۰۰ هزار تومان طی بازه‌ی یک سال ۹۸ تا ۹۹، به افزایش قیمت حداکثری نرخ شیرینی و به تبع آن کاهش متقاضیان این کالا انجامید.

بازار سیاه آرد و مشکلات ناشی از آن به فروش چند برابری قیمت آرد و سپس سهمیه‌ای شدن آن منجر شد. این تفاوت در نرخ رسمی نان و شیرینی‌جات از سوی اتحادیه‌ی نانوایان و قنادی‌ها با حقیقت موجود در نانوایی‌های آزادپز و قنادی‌ها، دارای تاریخی چهاردهه‌ای است. اما تمامی این ناهمگونی‌ها و تورم‌های پله‌ای یک مخرج مشترک دارد، اینکه: «گرانی و افزایش قیمت نان و شیرینی، هیچ ارتباطی با افزایش دستمزد کارگران خباز و قناد، تخصیص حق بیمه و یا پرداخت اضافه‌کاری آنان ندارد».

در سال ۹۷، قیمت جعبه‌های شیرینی ۳۰۰ درصد گران شد و همین امر باعث شده بود که ته‌فاکتور ارزش افزوده و هزینه‌های جانبی شیرینی، بسیار بیش از نرخ حقیقی هر کیلو واحد شیرینی باشد. درست در همان زمان، در شهر اردبیل، قنادی‌هایی اعلام کردند که برای مراعات جیب مشتریان، حاضرند شیرینی‌ها را در ظروف خود مشتری‌ها قرار دهند، چرا که جعبه‌های گران، قیمت کالا را چندین برابر می‌کند. همین حرکت هم البته در بیان مارکتینگ سودمحور و تبلیغات‌چی‌های وابسته، به دست خیر قنادان خداجو تعبیر شد! غافل از آنکه تاریخ زیستی جنبش تهی‌دستان شهری، مملو از چنین ارتباطات ارگانیک و متحدی است.

بررسی دهک‌های مرکز آمار ایران و تورم پله‌ای و نقطه‌ای چهار گروه مسکن، خوراک، پوشاک و حمل و نقل شهری به ما می‌گوید که سقوط ارزش ریال و خالی‌تر شدن سفره‌ی معیشت کارگران و بی‌ثبات‌کاران، چگونه به تقلیل حق سرپناه از خانه به پشت‌بام‌خوابی، ماشین‌خوابی، حمام و یخچال‌خوابی، خانه‌های مشترک و متشکل از چند خانواده بدل شده است. از این منظر، کارگران بسیاری با از دست دادن حق سرپناه، اخراج از محیط‌کار و گسترش فقر، راهی جز حاشیه‌نشینی و مصائب هزینه‌های جابه‌جایی شهری جهت کار و یا جستجوی آن نداشتند.

طی سه سال گذشته، یکی از اصلی‌ترین دلایل کاهش خرید شیرینی در کشور، گرانی سرسام‌آور آن بوده است. برای بررسی گرانی‌های مواد اولیه‌ی شیرینی‌فروشی‌ها، می‌بایست تاریخی به وضعیت تورم و گرانی از اسفند ۹۶ تا اردیبهشت سال جاری بپردازیم. پس از اعتراضات سراسری دی‌ماه ۹۶، خشم فروخورده و تبعات حداکثری

فقیرسازی سیستماتیک علیه کارگران، بیکاران، روزمزدان و حاشیه‌نشینان در پی تورم‌های ۴۱ درصدی به اعتراضات سراسری مرداد ۹۷ پیوند خورد. سال ۹۷ اعلام رذالت وزرای مختلف در دولت روحانی بود.

طی سه سال گذشته، کمتر روزی بود که وزرای ضدکارگر حاضر در دولت روحانی و یا خود او، به تمسخر عیان بدنه‌ی کارگران و سرکوب و تضييع حقوق آنان نپردازند.

نان سنگگ ۱۵۰۰ تومانی در سال ۹۶، به نان ۳۰۰۰ تومانی در سال ۹۷ پیوند خورد که با افزایش ۵۰ درصدی نان در اردیبهشت ۱۴۰۰، حالا به ۶۰۰۰ تومان نیز رسیده است. همین امر موجب شد تا جمعیت کثیری از روزمزدان و کارگران به صفوف سوم نانوائی‌ها کشانده شوند: جایی که تا پیش از این شامل صف خرید تک و یا چندعددی نان بود، حالا مزین به قسمت «نصف نان» هم شده است. گران شدن آرد و نان، همواره در پیوند ارگانیک با افزایش پله‌ای و ماهانه‌ی دیگر اقلام مصرفی بوده است. به‌طوری که به‌موازات بورژوازی مستغلات، قیمت لبنیات، گوشت و مرغ، روغن و میوه‌جات فصلی نیز افزایش قیمت چشمگیر داشته‌اند.

کارگران و بی‌ثبات‌کاران با تجربه‌ی یک سال و نیم از فشار شرایط پاندمی کرونا وارد فروردین ۱۴۰۰ شدند. در تاریخ ۲۳ اسفند ۹۹، حداقل حقوق کارگران ۲ میلیون و ۶۵۵ هزار تومان تعیین شد، با این تبصره که «بنا بر مزایا و سوابق کار، این رقم تا ۴ میلیون و ۱۱۱ هزار تومان برای کارگران واجد شرایط افزایش می‌یابد!» پیش از تعیین دستمزد ۱۴۰۰ با حضور نمایندگان غیرحقیقی کارگران، یعنی نمایندگان دست‌نشانده و منتصب به وزارت کار در شورای عالی تعیین دستمزد، تمامی سندیکاها، تشکلهای کارگری، تشکلهای بازنشستگان و معلمان، گروه‌های فعالین زنان و رسانه‌های مستقل، با هشتگ #دستمزد۱۴۰۰ نسبت به دهه‌ها عملکرد شورای عالی تعیین دستمزد و عدم تطابق حقیقی رقم تعیین‌شده با گرانی‌ها، خط فقر و تورم موجود، دست به اعتراض زدند. اعتراضی که خود را به غایی‌ترین شکل در تجمع سراسری بازنشستگان و مستمری‌بگیران کشوری در ۱۷ اسفند ۹۹ نشان داد. در وانفسای اسفند ۹۸ تا اسفند ۹۹، در کنار اخراج از محیط‌کار به بهانه‌ی کرونا، اعلام تعطیلات مشاغل ۱ و ۲ و قرمز و آبی اعلام کردنِ کاملاً سیاسی و متکی بر گزاره‌های مذهبی و حکومتی جمهوری اسلامی، این کارگران محروم از سرمایه، حق بیمه، قراردادکاری و به‌تبع آن بیمه‌ی بیکاری بودند که بار اصلی فقر حداکثری و هدایت از شهر به حاشیه را به‌جان خریدند.

تنها در سال ۹۹، گوشت و فروش قسطی آن برای کارمندان ۵۰ درصد افزایش یافت، حبوبات ۱۱۰ درصد، نان ۴۵ درصد، مسکن ۹۹ درصد، حمل و نقل شهری ۳۵ درصد و کاغذ و لوازم‌التحریر ۶۰ درصد گران‌تر شدند!

در همان اسفند ۹۹ و پیش از تعیین دستمزد ۱۴۰۰، کمیته‌ی دستمزد شورای عالی وزارت کار، بر اساس آمارها و

داده‌های مرکز آمار ایران، محاسبات سبد معیشت را بنا بر سهم خوراکی‌ها در سبد خانوار در استان‌های مختلف انجام داد. بر اساس آن محاسبات دستمزد سال ۹۹، کفاف ۵۳ درصد هزینه‌ی معیشت ساکنان سیستان و بلوچستان را می‌داد که از این منظر در قعر جداول حضرات وزارت کار قرار داشت. بر این اساس کارگران عموماً در دهک چهارم قرار می‌گرفتند. (دهک‌های اول تا سوم به بیکاران، فصلی‌کاران و کارگران کشاورزی تعلق دارد). اما همین نتایج عیان هم به تصویب دستمزد حقیقی متناسب با خط فقر موجود منجر نشد. حالا، با پایان دومین ماه از سال جدید، به حقوق تعیین‌شده‌ی وزارت کار، خط فقر ۱۳ میلیون تومانی در اردیبهشت ۱۴۰۰ و یکی از شاخه‌های کارگران روزمزد، محروم از حق بیمه، قرارداد کاری، سنوات و بیمه‌ی بیکاری خواهیم پرداخت، یعنی کارگران مشغول به کار در قنادی‌ها.

برای بررسی دقیق‌تر وضعیت کارگاه‌های قنادی، ساعات کار، روند استثماری صاحبان قنادی‌ها و محرومیت از حقوق بدنه‌ی کارگران، تجارب و روایت یکی از کارگران قنادی‌ها را در دست داریم: «کارگری در ایران به لطف رژیم قرون وسطایی جمهوری اسلامی مانند کار و زندگی در جهنم موعود است. جهنمی که اگر بر فرض محال وجود داشته باشد، کارگران بخش بزرگی از عمر خود را در آن می‌گذرانند. البته من نمی‌گویم در کشورهای دیگر که سرمایه‌داری در آنها حکومت می‌کند، زندگی کارگران روبه‌راه است و در بهشت موعود زندگی می‌کنند، ابدًا. سرمایه و کار، مرز نمی‌شناسند و هر کجا سرمایه احتیاج به نیروی کار داشته باشد، نیروی کار آن حیطه‌ی جغرافیایی را به استثمار می‌کشد. اما کار در ایران، زیر سلطه‌ی رژیم جمهوری اسلامی، تفاوت‌هایی هر چند به اصطلاح روبنایی، اما مهم و تاثیرگذار در زندگی کارگران ایران دارد. خصوصی‌سازی در جمهوری اسلامی به تمرکززدایی از هسته‌ی سخت قدرت ختم نشد. بلکه این هسته‌ی سخت را به هشت‌پایی بزرگ‌تر و خون‌آشام‌تر تبدیل کرد و تا جایی که توانست از قدرت طبقات محروم در مقابل طبقه‌ی حاکم کاست.

در کارگاه ما، کارگران از حداقل حقوقی که در قانون کار بی‌خاصیت و به‌دردنخور جمهوری اسلامی آمده هم برخوردار نیستند. در یکی از این کارگاه‌های قنادی، قبول کردم و وارد کار شدم. برای اولین بار، لباس‌های سفید تنم کردم که لباس کار مخصوص قنادی‌هاست. معمولاً کار از ساعت ۸ صبح شروع می‌شد و تا دم‌دمای غروب طول می‌کشید. از خانه‌ی ما در حومه‌ی شهر نسبتاً بزرگ، تا کارگاه حدود ۲۵ کیلومتر راه بود. خوشبختانه یک موتورسیکلت در زمانی که ارزان بود، خریده بودم و از این بابت که مجبور نبودم نیمی از حقوقم را برای

خرج رفت و آمد از خانه به محل کار هدر بدهم خوشحال بودم. اما بیماری سینوزیت که از دوران کودکی آزارم می داد، اینجا گریبانم را می گرفت. زیرا آب و هوای مناطق مرکزی ایران بسیار خشک و سوزناک بوده و این برای سینوزیت بسیار مضر است. اما تحمل این مشکلات برای من مسئله ی بزرگی نیست. دردهای بزرگتری هستند که من و بسیاری از کارگران با آن مواجه هستیم. آنقدر بزرگ که این قبیل مشکلات در قبال آن ها بسیار فرعی و بی اهمیت اند. به نظر بزرگترین مشکل ما نبود فضای نسبتا باز سیاسی و اجتماعی برای مبارزه ی طبقاتی است. سایه ی سنگین سرکوب و اختناق، حتی در کارگاه ۱۰ یا ۱۲ نفره ی ما هم تاثیرات شوم خود را گذاشته است. هیچ کس دوست ندارد همین زندگی جهنمی را هم از دست بدهد. هیچ کس دوست ندارد که باری اضافه تر از بار شخصی یا خانوادگی را بر دوش بکشد. چون از نتیجه ی آن مطمئن نیست. ناکامی های تاریخی، به خصوص شکست انقلاب بهمن، تاثیر زیادی در این سرخوردگی گذاشته است.

اگر بخواهم اوضاع زیربنایی کارگاه را در چند خط شرح بدهم باید بگویم:

کارگاه های کوچک که از زمان خاتمی مشمول قانون کار نیستند، به شیوه ی ماقبل سرمایه داری، کارگران تازه وارد و صفر کیلومتر را مدت ها استثمار می کنند و هیچ حق و حقوقی برایشان قائل نیستند. حتی به این هم قناعت نکرده و منت گذاری هم می کنند که در کارگاه به شما آموزش دادیم و پولی هم پرداخت کردیم. کجای دنیا هم کار یاد می دهند و هم حقوق می دهند؟!

رابطه ی استاد-شاگردی حکم فرماست و کسی که شاگردی می کند از خود هیچ اختیاری ندارد و این استاد اوست که همه چیز را در قبال آموزش، تعیین می کند. بعضی اوستا فنادها به شدت فحاشی می کنند و با رفتارهای لمپنی با شاگردان خود عقده گشایی می کنند. استدلال شان این است که خودشان هم کشیده اند، پس شاگردشان هم باید بکشد. کارگاه های قنادی نسبت به میزان فروشی که دارند، تولید می کنند و نمی توانند حد زیادی تولید مازاد داشته باشند. چون کیک و شیرینی زود خراب می شود و کپک می زند. بنابراین برای حفظ تعادل تولید و فروش، کارگران در بعضی روزها بیکار هستند و تعطیل می شوند.

اما ایامی هم هست که کارگران قنادی چندین روز متوالی مجبورند مثل تراکتور کار کنند. مثلا در روزهای ولادت ائمه ی شیعیان یا اعیاد ملی و مذهبی پوست کارگران قنادی کنده می شود. چون باید بدونند تا بتوانند ویترین ها را پُر کنند و سفارش ها را تحویل دهند.

در این ایام ساعات کار، گاه به ۱۶ ساعت در روز می رسد که تمام این اضافه کاری ها اجباری است. اما در روزهای تعطیل و روزهایی که از سفارش خبری نیست و ویترین ها پُر است، از حقوق و بیمه هم خبری نیست. حتی اگر

اوستا هم باشی، روز تعطیل حقوقی نداری. در کارگاه ما دقیقا کارگر روزمزد است. از قرارداد کار خبری نیست و صاحب کارگاه می‌تواند هر ساعت از روز که دلش خواست، کارگری را اخراج کند.

کارگاه ما بسیار گرم است. دو عدد فر داریم که یک‌سره کار می‌کنند. تنها یک کولر آبی بزرگ هست که از عهده‌ی خنک‌کاری کارگاه بر نمی‌آید. به صاحب کارگاه هم جرئت نداریم بگوییم که کولر گازی بخرد. زیرا بلافاصله شروع می‌کند به منت گذاشتن و غر زدن! که نمی‌تواند با مخارج کارگاه کنار بیاید و همین موادی را که آماده می‌کند با مشکلات فراوان تهیه کرده است. پول نزول می‌کند و رشوه می‌دهد تا وام بگیرد و مخارج روزمره‌ی کارگاه را تامین کند. صاحب کارگاه با منت فراوان می‌گوید که کارگاه برایش سود کمی دارد و این سود کم به اعصاب خردی‌اش نمی‌ارزد، اما دلش نمی‌آید نان ۱۰ یا ۱۲ خانواده را قطع و کارگاه را تعطیل کند. او مدعی است که می‌تواند با تعطیل کردن کارگاه، سرمایه‌اش را در خرید و فروش ملک و زمین یا ارز به‌کار بیندازد که سود بیشتری دارد. البته این حرف‌ها روی کارگرانی که آگاهی طبقاتی نداشته باشند، تاثیر خود را می‌گذارد و موجب می‌شود که با بد و خوب کارفرما کنار بیایند و از ابتدایی‌ترین حقوق خود صرف نظر کنند تا کارگاه تعطیل نشود.

در کارگاه‌های قنادی، صاحب کارگاه‌ها اغلب خودشان کارگری هم کرده‌اند. البته در قنادی‌ها استفاده از کلمه‌ی کارگری کردن و کارگر بودن عرف نیست. برای اینکه بگویند در قنادی کار کردند، می‌گویند: «شاگردی هم کرده‌ایم و اوستا قناد هم بوده‌ایم». البته باید گفت هر اوستا قنادی نمی‌تواند کارگاه بزند. چون یک کارگاه قنادی، سرمایه‌ی اولیه می‌خواهد که فقط با پس‌انداز حقوق اوستا قنادی نمی‌توان برآن فائق آمد.

اوستاهایی می‌توانند کارگاه قنادی بزنند که از طرف خانواده‌شان حمایت مالی بشوند یا مدتی با یک یا چند نفر دیگر شریک شوند و کارگاهی را راه‌اندازی کنند. تا زمانی که بتوانند با قنادی‌های دیگر رقابت کنند، شراکت پابرجاست و بر سر سود حاصل از کار کارگاه و همچنین مخارج خود کارگاه مشکلی ندارند. اما وای به روزی که دیگر نتوانند در بین قنادی‌های دیگر رقابت کنند. آن وقت است که شریک‌ها خیانت می‌کنند، کارگاه‌ها تعطیل یا نیمه‌تعطیل می‌شوند، و کارگران یا اخراج می‌شوند یا تا مدت‌ها بدون حقوق باید سر کنند.

اگر کارگاه اجاره باشد، صاحب ملک اول هر سال مبلغ زیادی را به مبلغ اجاره می‌افزاید. صاحب کارگاه هم مطابق این افزایش کرایه، باید طوری بهره‌وری از کارگرانش را بالا ببرد که بتواند در سال آینده هم کارگاه را سرپا نگه دارد و زمین نخورد. بنابراین بدون توجه به قانون کار، به‌صورت دیمی به برخی‌ها حقوق بیشتر می‌دهد. چون به‌آن‌ها نیاز دارد و حقوق برخی دیگر را ثابت نگه می‌دارد تا اگر اعتراض کردند اخراجشان کند. (توضیح منجیق: این همان گزاره‌ای است که تحت عنوان «دستمزد توافقی» از اسفند ۹۹ توسط وزارت کار، تصویب شده و صورت

قانونی به خود گرفته است). وقتی به حقوق عده‌ای که نیازشان دارد، اضافه کرد، آنگاه نوبت به صرفه‌جویی در مخارج کارگاه مثل پول آب، برق و تعمیر نکردن ابزار فرسوده می‌رسد. صاحب کارگاه، تلاش زیادی می‌کند تا با تعدادی از اوستا قنادها رابطه‌ی دوستانه و معرفتی ایجاد کند. او با این کار به چند هدف می‌رسد:

(۱) با روابط دوستانه و لوطی‌منشانه، کارگران دیگر که شاگردان ماهر و نیمه‌ماهر هستند را کنترل می‌کند و این اوستاها را به‌عنوان ابزار فشار بر روی آنها به‌کار می‌گیرد.

(۲) با «فردین‌بازی» می‌تواند هنگام پرداختن حقوق و مزایا، کارگران را رام کند.

(۳) با لوطی‌منشی می‌تواند روحیه و احساس کاذبی را به کارگران ساده‌دل جهت بیگاری بیشتر منتقل کند.

این روابط به‌ظاهر دوستانه بین کارگر و کارفرما در کارگاه ما به این شکل است که مثلاً یکی از کارگران وسیله‌ی نقلیه‌اش خراب می‌شود؛ صاحب کارگاه برای کارگر خودش، خودشیرینی می‌کند و اجرت تعمیر وسیله‌ی نقلیه‌ی کارگرش را می‌پردازد. اما هنگام حقوق دادن، راحت می‌تواند بگوید که الان پول در بساط ندارم و کارگر مربوطه نیز می‌بیند که رییس کارگاه وقتی وسیله‌ی نقلیه‌اش خراب بوده، کمکش کرده، پس الان نوبت اوست که مدتی برای گرفتن حقوقش صبر کند و طوری کار کند که کارگاه بتواند بهره‌وری بیشتری داشته باشد.

بیشتر صاحبان قنادی‌ها از طبقه‌ی متوسط مرفه هستند. بنابراین از سوی سرمایه‌داری که روزبه‌روز بر اثر رقابت، انحصاری‌تر می‌شود، تحت فشارند. صاحب این کارگاه قنادی، برای کم کردن فشار رقابت با سرمایه‌داران بزرگ، کارگران را بیشتر استثمار می‌کند. با حقه و نیرنگ، بین کارگرانش تا جایی که کار کارگاه‌اش مختل نشود، اختلاف و درگیری به‌وجود می‌آورد. کارگران ساده‌دل را کوک می‌کند تا الگوی بقیه‌ی کارگران کند، اما به همان الگو هم مزایا و پاداشی نمی‌دهد. با برخی کارگران رفیق می‌شود تا بتواند اتحاد کارگرانش را بشکند. اگر اتفاقی افتاد جبهه‌ی طرفدارانش را آنقدر گسترش می‌دهد که کارگر ناراضی نتواند کارگاهش را بهم بزند.

بدترین قسمت در کارگاه قنادی هم بخش ظرف‌شویی است. البته به اسم ظرف‌شور کارهای دیگری هم از ظرف‌شورها می‌کشند. مثل تخلیه‌ی بار و خریدهای جزئی برای کارگاه. کمترین حقوق در کارگاه هم از آن ظرف‌شورهاست.

اما از محاسن کارگاه ما این است که حین کار می‌شود صحبت کرد. اطلاعات رد و بدل کرد و آگاهی‌رسانی انجام داد. این حُسن را بعضی کارگاه‌ها و کارخانه‌ها ندارند. اما به‌لحاظ روبنایی کارگاه ما کمترین زمینه را برای آگاهی ندارد. به‌نظرم رشد و نمو در جامعه‌ای که مبارزات صنفی، جرم امنیتی محسوب می‌شود، باعث شده تا بعضی کارگران رغبتی به مبارزه نشان ندهند.

برای مثال موضوعاتی که بین کارگران جوان در کارگاه مدتی باب بود، این بود که امیر تتلو فلان کرده، فلان خواننده یا مدل بهمان کرده است و... در کارگاه ما صحبت کردن از امیر تتلو برای کارگران بسیار جذاب‌تر است تا صحبت کردن از «اسماعیل بخشی».

در کارگاه ما صحبت کردن از حرمسرای ناصرالدین شاه قاجار، جالب‌تر است تا حرف زدن از انقلاب فرانسه و روسیه. در کارگاه ما بدگفتن از عرب‌ها و افغان‌ها، شنونده‌های بیشتری دارد تا صحبت کردن از مبارزات کارگران در سایر کشورها. اما به‌نظرم اینها نمی‌تواند علت اصلی سیه‌روزی کارگران کارگاهی باشد که من در آن مشغول هستم. من امیدوارم که این مشکلات با انقلابی ضداستثماری و ضداستبدادی به تاریخ پیوندند».

حال، می‌بایست پرسید که رویکرد اتحادیه‌ی صنف قنادان، پیرامون وضعیت قنادی‌ها در روزهای پساکرونا چه بوده است، آیا باز هم منافع صاحبان قنادی‌ها ملاک است؟ آیا برای یک‌بار هم که شده، جان و معیشت کارگران مبنای سیاست‌گذاری‌ها قرار گرفته است؟

علی بهرمند، رییس اتحادیه‌ی دارندگان قنادی، شیرینی‌فروشی و کافه‌قنادی‌های تهران در مصاحبه‌ای در تاریخ ۱۲ اردیبهشت سال جاری گفته است: «بی‌تدبیری و بی‌توجهی در به‌کارگیری شعارهای سال، می‌تواند موجب هرج و مرج در نظام اقتصادی و صنفی شود. بدیهی است که صنف قناد به عنوان یکی از صنوف تولیدی و توزیعی، جایگاه ویژه‌ای منوط به تولید است؛ اما بسیار اتفاق افتاده که مجریان کلان وزارتخانه با به کارگیری و ذکر این شعارها در سربگ مجموعه‌ی متبوع خود، بخشنه‌های مانع‌زا را صادر می‌کند. تا جایی که امروزه حیات واحدهای صنفی ما زیر فشار هزینه‌هایی که از سوی بخش دولتی به تولید تحمیل می‌شود، به صورت جدی در معرض خطر و نابودی است. مانع‌زدایی از نهاد و مراکز بالا باید آغاز شود و به سطوح پایین سرایت کند.

ما در اتحادیه‌ها مجری سیاست‌های ابلاغی هستیم؛ متأسفانه در نهادهای دولتی به صنوف به چشم گاو شیرده نگاه می‌کنند، فارغ از اینکه رفتاری‌های کسب‌وکارها و تولید و همکاران ما و هزینه‌های مرتبط برایشان به گونه‌ای است که پیوسته رغبت برای سرمایه‌گذاری در بخش تولید و توسعه‌ی آن، کاهش می‌یابد و این نگرانی که سرمایه‌گذاری در بخش تولید و توسعه‌ی آن کاهش یابد و به سمت مشاغل واسطه‌ای و غیرمولد هدایت شود، هر روز جدی‌تر می‌شود».

البته صحبت علی بهرمند در مورد قرارگیری قنادی‌ها در رده‌ی مشاغل ۱ و تعطیلی‌های متناوب ۱۵ ماه گذشته است. از روز شنبه ۲۱ فروردین‌ماه ۱۴۰۰، تمامی قنادی‌های کشور با دستور دولت و بر اساس هماهنگی با ستاد

کرونا تعطیل شدند. در حقیقت می‌بایست اضافه کرد که بدنه‌ی محدود قنادی‌های هنوز ورشکست‌نشده، بسته شدند که در اینجا نیز دغدغه‌ی رییس صنف قنادان، افزایش سرمایه‌گذاری وابسته و سود حداکثری «همکاران» خود است و نه جمعیت کارگران اخراج‌شده و محروم از بیمه‌ی بیکاری.

آمار نادقیق تعداد کل قنادی‌های موجود در کشور (بیش از ۵۰۰۰ مورد) خود حاکی از آن است که تا چه میزان نظارت بر وضعیت کارگران، HSE صنعتی کارگاه و آشپزخانه و بررسی قراردادهای کاری کارگران با سیاست‌های سلبی اتحادیه‌ی صنفی قنادان هر استان روبه‌روست. بی‌شک وجود چنین رویه‌ای، کارگران قنادی‌ها را در برابر تصویب لایحه‌ی ضدکارگری «دستمزد توافقی» بسیار فقیرتر و محدودتر خواهد کرد.

توسل به سیاست‌های استاد-شاگردی در عصر حاضر و بده‌بستان تماما سودمحور و عوام‌فریبانه‌ی سرمایه‌داران و صاحبان قنادی‌ها این نکته را به ذهن متبادر می‌کند که همواره پوپولیسم و فریب گروهی از جمعیت نیروهای کار، قسمی از «سیاست هویت» کارفرمایان است. این افراد، نمونه‌ای از کلیت کارآفرینان و بدنه‌ی اقلیت سرمایه‌داری‌اند که پرداخت ابتدایی‌ترین حقوق کارگر را به صدقه، واریز پولی از سوی ولی‌نعمت و لطف و بزرگواری خود ترجمه می‌کنند!

اما حقیقتاً کارگران قناد چه‌کسانی هستند؟ آیا شرایط سخت کاری با اسف‌بارترین وضعیت ممکن، خواست و علاقه‌ی حقیقی کارگران روزمزد این مجموعه‌هاست؟ آیا می‌توانیم در این گستره، مجموعه‌ی کافه‌هایی با قیمت‌های نجومی منوها را در این رسته قرار دهیم؟ آیا استخدام بیکرها (Baker) و اختصاص بخش پخت شیرینی و کیک در دل هر کافه، وضعیت نیروی کار جوان و استثمارشده‌ی این کافه‌ها را از حیث معیشت، متفاوت با دیگر کارگران سنتی، مطرود و به‌حاشیه‌رانده‌ی شهرها کرده است؟

در میانه‌ی سال ۱۳۸۷، بازار نفت سقوط کرد و دولت با کسری بودجه مواجه شد. محمود احمدی‌نژاد توانست با همراهی مجلس هشتم که اکثریت آن از جناح اصول‌گرا بودند، طرح اقتصادی خود را کلید بزند. مصادف با تصویب قانون هدفمند کردن یارانه‌ها در سال ۱۳۸۹، بسیاری از شهرهای جهان، صحنه‌ی رویارویی پلیس و میلیون‌ها مردم خشمگینی بود که در اعتراض به تحمیل بار بدهی‌های صندوق بین‌المللی پول بر گرده‌ی خود به خیابان‌ها آمده بودند. نمونه‌ی غایی این امر، سرکوب جنبش اعتراضی اسپانیا در همین برهه‌ی زمانی بود که شدیدترین سرکوب پلیسی در تاریخ دموکراسی اروپایی نامیده شد. در ایران نیز که جامعه در فضای اعدام‌ها و ردیف سالیان حبس پاسارکوب ۸۸ قرار داشت، نا‌جا، وا‌جا، سپاه پاسداران و وحوش سیستماتیک بسیج، به تقویت مانیتورینگ شهری و افزایش پروژه‌ی امنیتی‌سازی استان‌ها برای یک دهه‌ی آتی مشغول بودند. برای طیف کثیری از مردم که کشتار

و سرکوب «دهه‌ی طلایی امام» و خاوران‌ها، شورش کوی طلاب مشهد در سال ۷۱ و خیزش سراسری در شهری، اسلامشهر، قزوین و... را دیده بودند، برای مردمی که قتل‌های زنجیره‌ای، کوی خونین دانشگاه، کهریزک و کشتار معترضان را در کف خیابان به چشم دیده بودند، سرعت بالای سقوط اقتصادی و ظهور خوانشی دیگر از پوپولیسم اجرایی حاکمیت جمهوری اسلامی در میان خون‌های ریخته شده، به صورت استمرار حل شد. این سال‌ها، اوج سال‌های اعتراضی تهی‌دستان، حاشیه‌نشینان شهری و کارگران روزمزدی است که تکانه‌ی اصلی طرح آزادسازی قیمت را با گوشت و پوست خود درک کردند. تا پایان دهه‌ی هشتاد خورشیدی و کمتر از سه دهه، از مجموع بیش از ۵۰ شورش شهری، افزون بر ۴۰ مورد آن در حواشی کلان‌شهرها و «سکونت‌گاه‌های غیررسمی» رخ داد. به آتش کشیدن پمپ‌بنزین‌ها، تشکیل صفوف طولانی توزیع مرغ یخی در نیشابور (۲ مرداد ۹۱) و تبدیل شدن آن به یک راهپیمایی ضدحکومتی، امتناع از پرداخت قبوض آب، برق، گاز و تلفن و ریختن این قبوض در اطراف حرم خمینی (از سوی ساکنان منطقه‌ی باقرآباد و...)، همگی بخش ابتدایی شورش‌های شهری بی‌ رسانه، بی‌ صدا و گم‌شده در هیاهوی پس‌اسرکوب ۸۸ بوده است. در حقیقت، تهی‌دستان تلاش می‌کردند تا خود را با زندگی مشقت‌بار دوران ریاضت اقتصادی وفق دهند. متفاوت از کلیشه‌سازی‌های معمول از استیصال و درماندگی اقشار زحمتکش، محلات حاشیه‌نشین، کانون فعالیت‌ها و ابتکار عمل‌های این طبقه شد، همانگونه که مقاومت شهری در روزهای آبان خونین ۹۸ در شهریار و قلعه حسن‌خان و نیزار ماهشهر، لرزه به تن فرمانداران و بدنه‌ی امنیتی جمهوری اسلامی انداخت. در این میان بسیاری از کسانی که به مشاغل ناوایی و شیرینی‌پزی سوق داده شدند، دست‌فروشان گذشته و حالی بودند که با نامه‌ی «مقابله با صنوف مزاحم و دست‌فروشان» توسط فرمانداری بهارستان در تاریخ ۱۲ تیر ۱۳۹۲ عملاً کاری جز نوعی دیگر از روزمزدی نداشتند:

«مسئول محترم، اینجانب کارگر قبلی قنادی، مشغول فروش میوه بودم. ماموران سد معبر گلستان چندمرتبه برای رشوه آمدند که بنده پولی ندادم. فحاشی کردند و ترازو و وسایلم را بردند. ضرب و شتم کردند و حالا انگشت دست راستم ضرب دیده. اگر بنده سد معبر کردم، مامور شهرداری باید سیلی بزند و دستم را بشکند؟»

دست‌فروشی، کار مشتب‌بار در ناوایی و قنادی و کار با موتور (مبحث گسترده‌ی پیک‌های موتوری و استشار اپ‌هایی نظیر اسنپ، در ویژه‌نامه‌ای مجزا از منجنیق، ارائه خواهد شد) در مقام دم‌دستی‌ترین و تنها گزینه‌های مقابل مردان کارگر بوده است. در بخش تولید شیرینی، سال‌هاست که کارگرانی اعم از زن و مرد زیر خط تعاریف قانون کار، مشغول به کار می‌شوند. قانون کار فعلی جمهوری اسلامی به تبعیت از قانون سال ۱۳۳۷، ساعت کار هفتگی را ۴۴ ساعت اعلام می‌کند، اما اضافه‌کار روزانه ۴ ساعت با نرخ ۴۰ درصد اضافی را به رسمیت می‌شناسد!

همین گزاریه هم برای کارگاه‌های زیر ۱۰ کارگر اجرایی نمی‌شود و از این منظر، بسیاری از قنادی‌ها علی‌رغم حجم فشار کار، با ۸ یا ۹ کارگر، قنادی‌های خود را اداره می‌کنند.

طی پنج سال اخیر، به بدنه‌ی قنادان کشور، بخش مجزای بیکرهای اضافه شده است که صرفاً (Confectionery) نیستند. در کنار باریستاها و لاین‌های مختلف رُست و ارائه‌ی قهوه، حالا کمتر کافه‌ای مجهز به پخت نان و شیرینی در دل کافه نیست. افزایش قیمت واردات قهوه، همچون گرانی وسایل قنادی، سال‌هاست که یک برش کیک و یک فنجان قهوه را نیز به یک کالای غیرضروری و سبکی از زندگی تماماً طبقاتی بدل کرده است. پر واضح است که تعداد بسیار انگشت‌شماری از کافه‌های سراسر ایران، نیروی کار خود و حالا قنادان مشغول به کار در کافه‌ها را مشمول قراردادهای کاری، حق بیمه و به تبع آن تعریف ساعات کاری مشخص قرار می‌دهند.

در این میان، بخش مشاغل خانگی پخت کیک و شیرینی توسط زنان که در کلیت اقتصاد سیاسی به آن «مشاغل زیرپله‌ای» می‌گویند، بسیار گسترده است. این گزاریه، تعریفی از اقتصاد است که در آن ارزش افزوده‌ی نیروهای کار در هیچ آماری درج نمی‌شود و کارگران از بدنه‌ی حمایت‌گر تمامی قوانین و سازمان تامین اجتماعی محرومند. زنان کارگر بسیاری، طی سال‌های گذشته با پخت کیک، کلوچه، کوکی و سائز شیرینی‌ها در قالب محدود، محصولات خود را در تعدادی از کافه‌ها و مغازه‌های فروش قهوه و یا به صورت کسب‌وکار اینترنتی (پیج‌های فروش اینستاگرامی) به فروش می‌رسانند. در حقیقت چه بخش کارگران حاضر در کارگاه‌های قنادی و چه بدنه‌ی مشاغل زیرپله‌ای، در دورترین نسبت با مفاد قانون کار و یا تعریف حقیقی «کار» خود مواجهند.

در این بخش، آشپزخانه‌ی خانگی هر زن، کارگاه تولیدی او خواهد بود و گرانی ابزارآلات و افزایش قیمت مواد اولیه در ماه، زنان کارگر را با بازار غیررسمی تولید و سود این محصول نیز پیوند می‌دهد. شیرینی و کیک تولیدشده با تورم ماهیانه، نمی‌تواند افزایش قیمت ناگهانی برای فروش داشته باشد، چرا که در بازار نابرابر موجود، اولویت خرید از سوی کافه‌ها و خریداران عمده، پایین‌ترین قیمت محصول این صنف زیرزمینی است! بخشی بدون حمایت و بی‌سرمایه که طی ۱۵ ماه پاندمی کرونا، بیشترین آسیب اقتصادی را نیز در کنار سایر مشاغل مرتبط با خوراک متحمل شد. چنین وضعیتی بیش از هر چیز، ضرورت آگاهی‌رسانی نسبت به حقوق اولیه‌ی کار و ایستادگی مقابل چهار دهه سیاست‌های ضدکارگر دولت‌های متوالی و وزارت کار و سازمان تامین اجتماعی را خواهان است. چرا که بدون پشتوانه‌ی نظری از گستره‌ی حقوق تضییع‌شده و آگاهی طبقاتی، هیچ انقلاب سیاسی، اجتماعی و اقتصادی‌ای رخ نخواهد داد و نسخه‌ی شکست‌خورده‌ی رفرم‌ها و استقرار اپوزیسیون راست، تکرار دیگرباره‌ی بی‌حقوق‌شدگی و زایشگر فصل جدیدی از استثمار مدرن کارگران در سال‌های پیش رو خواهد بود.

